

اطلاعیه : انتقامجویی کور در حضيض استیصال

صبح امروز دومین و سومین نفر از یک گروه شش نفره محکوم به اعدام از وابستگان مجاهدین خلق به جوخه اعدام سپرده شدند. جرم آنان به ادعای خود دادستانی رژیم " توزیع تصاویر و پلاکاردهای مربوط به مجاهدین، تهیه تصویر و فیلم از درگیری‌ها و نیز سر دادن شعارهایی به نفع گروهک نفاق است". جرم اعلام شده دیگرشان هم " سابقه تردد به اردوگاه اشرف، مقر سازمان مجاهدین در عراق برای دیدار با بستگانشان" می باشد. همین! پیش از این نیز علی صارمی با یک سابقه بیست و چند ساله زندان و شکنجه با همین مستندات! سربردار شده بود.

قصدم در اینجا نه یک محکومیت خشک و خالی است و نه هم گلایه از وضع موجود. که کار من هرگز نه آن بوده است و نه این. برای من این رژیم محکوم کردنی نیست! از بالا تا پایین آن سرنگون کردنی است. با تمامی ارادل و اوباشانش از اصلاح طلب تا اصولگرا چه در داخل و میانه آن و چه در کنار و پشت سر آن.

سرکوب و شکنجه و اعدام در این رژیم اصلا چیز تازه ای نبوده و نیست. اینها عمده ترین پارامترهای حفظ موجودیتش هستند. بخش اساسی عناصر تشکیل دهنده هویت آنند. آنچه که جدید است اما، عدم برخورداری اعدامهای اخیر از هرگونه عقلانیتی هست که رژیم تلاش کرده بود در دهه هفتاد و هشتاد بر سیاست سرکوبش حاکم کند. آیا فهم این موضوع که اعدام این زندانیان در شرایط کنونی کمترین ضررش برای رژیم، بالا رفتن کفه دشمن ترین دشمنانش در تعادل قوای داخلی و بین المللی می باشد، کارسخت و دشواری هست؟ زندانیانی که بگفته یکی از وکلایشان حکمشان از نظر حقوقی و در کادر قوانین خود رژیم هم بیش از یک سال حبس نمی توانسته باشد. این چه عاملی است که رژیم قدر قدرت و قوی شوکت را به چنین حضيض ذلتی انداخته است که تعادل خود را از دست داده، تلوتلو می خورد؟ چه رفته است با رژیمی که از درون خود آلترناتیو ارائه می داد و گفتمان می ساخت و خط مشی مورد نظرش را به بخشهایی از به اصطلاح اپوزیسیونش هم حاکم می کرد؟ رژیمی که حتی برای خود اپوزیسیون هم دست سازی می کرد. هم در تلویزیونهای بظاهر مخالف خود در لس آنجلس جولان می داد. هم می گذاشت که آزادانه فحشش دهند و مسخره اش کنند. در مقابل اما از کسی چیزی طلب نمی کرد الا دو چیز. زدن مجاهدین و تبلیغ و تثبیت گفتمان رژیم ساخته و ضد انقلابی "عدم خشونت" را.

چه رفته است با رژیمی که شرق و غرب جهان را بازی می دهد و مدعی مدیریت آن هم هست با اینحال در مقابل دشمن خود این چنین در مانده و زبون عمل می کند. چه حکمتی است در این استیصال در مقابل دشمنی که جز سه هزار و اندی در بیابان تحت محاصره در اختیار ندارد؟ آن کدام ابلها مردی است که نفهمد مفهوم واقعی اعمال خشونت سازمانیافته در چنین ابعادی علیه هر جریانی که باشد هیچ چیز نیست جز اقرار به قدرت و توانایی جریان مربوطه و اعتراف به ضعف و ناتوانی خویش.

با اینحال من رژیم را ابله نمی دانم. بیچاره می بینم! واکنشهای غیرعقلایی رژیم از بلاهتش نیست. از بیچارگیست. صفیر گلوله ای که در تاورنی شلیک شد بیش از همه گوشهای رژیم را آزار داد مفهوم آن شلیک را نیز هیچکس به اندازه رژیم فهم نکرد. چرا که هیچکس هم به اندازه او با کانونهای قدرت جهانی، عملکردهای آنان، حیطه های نفوذشان و در یک کلام قواعد بازییشان آشنا نیست. عروج دوباره مجاهدین از میانه استیصال جناح بازها در "تغییر رژیم" و استیصال رژیم در تحمیل خود به نظم نوین از سوی و مردم ایران از سوی دیگر عامل اساسی سوت زندهای رژیم و لایبی در تاریکی است. فرستادن مشتکی لات و لمپن به در قرارگاه اشرف برای پرتاب سنگ به مجاهدین برای رژیمی که روزگاری جسارت پرتاب ده ها موشک اسکاد به همین قرارگاه را داشت نشانه چه چیزی غیر از این هست؟ چاپ خبری مبنی بر تهاجم ارتش و پلیس عراق به مجاهدین و ضرب و جرح آنان و حتی کشته شدن دو تن از آنان در سایتی رژیم که داد مزدوران خودش را نیز از مقابل در اشرف در آورده و به تکذیب این خبرسازی حیرت انگیز به نفع مجاهدینشان واداشته را چگونه می توان تفسیر کرد؟

حماقت‌های پی‌درپی و تلوتلو خوردن‌های مستانه نظام مقدس را البته می‌توان باز هم شماره کرد. بیشتر از اینها دیگر چندان مهم نیستند. آنچه مهم است آن مجموعه عواملی است که مسبب چنین واکنش‌های غیر عقلایی و دشمن‌شادکنی! است که هر روز بر ابعاد کمی و کیفی آن افزوده می‌گردد.

برای رژیم مثل روز روشن است که سیاست "تغییر رژیم" جناح‌ها در شرایط استیصال مطلق آمریکاییها و انزوای خردکننده طرح اسرائیلی‌ها در رابطه با تهاجم نظامی مستقیم به ایران و تجزیه کشور، تخم مرغ‌هایش را آرام آرام و یکی یکی در سبد "عنصر داخلی" قرار می‌دهد و در همین راستا گفت‌وگوها و پیژنه خود را نیز در پهنه‌های مختلف به پیش برده و تثبیت می‌کند. وحشت رژیم در یک کلام از این است که در نهایت جناح‌ها در شرایط استیصال مطلق، تن به "راه حل سوم" ارائه شده توسط مریم رجوی بدهد و اشرف دویاره و اینبار در کادر قواعد بازی بین‌المللی و بطور "قانونی" مسلح شده و آتش پنهان ولی همواره گدازان زیر خاکستر در سراسر ایران را شعله‌ور کند. هرکس هرچه می‌خواهد بگوید. منشاء تلوتلو خوردن‌های جلاد غیر از این نیست. انتقام‌کشی‌های کور نشان‌دهنده ورود رژیم به یک فاز واکنشی است. بیست و اندی سال بود که دشمن کنش می‌کرد و ما تنها واکنش نشان می‌دادیم. این معادله دیگر همانی نیست که بود.

بیژن نیابتی ، ۵ بهمن ۱۳۸۹